

رشید و طواط؛ مداحی با ذهن و زبان شکوه ساز

ابراهیم زاده گرجی

دفتر شعر این شاعر نشان می دهد که اتسز گاهی با رشید مهربان نبوده و بی اعتنایی های بسیار به وی روا داشته است گرچه همین اشعار گویاست که رشید همواره در پی جلب نظر و رضایت پادشاه بود، اما کدورت و نقار بین آن دو، سبب می شد تا مواقعی از دربار رانده شود.

همین گرفت و گریز، سبب گردیده تا تشبیب برخی از قصاید یا متن برخی دیگر سرشار از تضرع و التماس برای جلب رضایت پادشاه باشد یا میدانی جهت گله های تند گردد یا عرصه ای برای وصف وضعیت بغرنج شاعر برای نشان دادن دشمنی ها فراهم آید.

شاید بتوان یکی از دلالت های اصلی وجود کدورت بین شاعر و سلطان را، نبود مرثیه درخور جایگاه اتسز در دیوان رشید پس از مرگ پادشاه دانست.

یک دوبیتی (رباعی) در دیوان وجود دارد که آن هم مرثیه (تمام عیار) نیست بلکه بیشتر «مدح شبیه به ذم» است. آورده اند که رشید یا حالت غمزده در حالی که سرشک از دیدگان می بارید، آن را بر جنازه اتسز خوانده است اما نتیجه آن بار دیگر بی اعتنایی درباریان و جانشین پادشاه در گذشته به شاعر بوده است.

آن دو بیت را بخوانیم:

بخش اعظم دیوان رشیدالدین و طواط، آن به جثه پرستوک وار، به دانش عقاب بیش و به زبان بلبل انگیزه را قصاید مدحی اشغال کرده است. و طواط دانشمندی باطبع روان بود که خویش را به مادحی عادت داده بود.

مرحوم محقق استاد سعید نفیسی، مصحح دیوان رشید، در مقدمه آن از ۱۵۳ عنوان قصیده مدحی یاد می کند که شاعر فقط خطاب به اتسز پادشاه قدرتمند سلسله خوارزمشاهی - و در ستایش وی سروده است.

رشیدالدین و طواط در مدحی گفته است که قرب سی سال در خدمت اتسز بوده است. خدایگانا، امروز قرب سی سالست که بر در تو مرا گه جبین و گاه لبست

و در قصیده مدحی دیگر دم از سرایش شش هزار بیت برای اتسز خوارزمشاه می زند: این شش هزار بیت که بگفتم بمدح تو از شش هزار عقد جواهر ببرد آب

در تاریخ خوارزمشاهیان مدت سلطنت و حکومت اتسز را ۳۰ سال (۵۲۱-۵۵۱ هـ.ق) ثبت کرده اند. گذشته از نقل مورخان و تذکره نویسان، دیوان و

رشیدالدین محمدبن محمدبن عبدالجلیل

عمری، حدود سال ۴۸۰ هـ.ق در بلخ از مادر

بزاد. در نظامیه همین شهر دانش آموزی کرد و

سپس برای پیگیری علوم به خوارزم رفت.

رشید را منسوب به عبدالله بن عمر بن خطاب

کرده اند و نسبت «عمری» در پایان نام وی

بدین سبب آمده است. داشتن جثه و اندام

خرد، سبب شد تا اهل ذوق او را به

«طواط» - پرستو - تشبیه کنند و به

«رشیدالدین و طواط» متصف شود.

از ابتدا به خدمت دربار اتسز خوارزمشاه درآمد

و به دلیل لیاقت عنوان «صاحب دیوان

رسایل» یافت، تا پایان عمر اتسز (۵۵۱ هـ.ق)

به وی خدمت کرد. اما این

خدمتگزاری با افت و خیز شدید همراه بود و

رشید بارها طعم قهر پادشاه را چشید و تا سر

حد مرگ تهدید شد. وی آلب ارسلان و تکش

خوارزمشاهی را هم درک کرد.

رشید مداحی تمام عیار است اما عزت نفس

خویش را نیز پاس می دارد.

وی فقط شاعر (مداح) نبود بلکه دانشمندی

بنام به حساب می آید و در علوم عصر خویش

دستی توانا داشت و آثار مختلفی (به فارسی و

عربی) از وی به یادگار مانده است.

تصلب در عقیده دینی، او را به مخالفت سخت

با حکمت و فلسفه کشاند. این دانشمند و

شاعر ریز نقش، اما عمری طولانی یافت و

بیش از ۹۰ سال زندگی کرد و در اواخر عمر

گرفتار ناتوانی شد، مرگ رشید را سال

۵۷۳ هـ.ق ثبت کرده اند.

دیوان اشعار، حدائق السحر فی دقائق الشعر

(در بلیغ و نقد ادب)، رساله ای در عروض،

مجموعه رسایل (فارسی و عربی شامل

مکتوبات سلطانی و اخوانی)، فصل الخطاب

من کلام عمر بن الخطاب و نثر اللالی من

کلام امیر المومنین علی (ع) از جمله آثار

رشیدالدین و طواط است. (ماخذ تمام

اشعار عبارات است از دیوان رشیدالدین

و طواط، با مقدمه و مقابله و تصحیح: سعید

نفیسی، کتابخانه پارانی، ۱۳۳۹).

شاهها فلک از سیاست می لرزید
پیش تو بطوع (بطبع) بندگی می ورزید
صاحب نظری کجاست؟ تا درنگرد
با آن همه مملکت بدین می ارزید؟

همین دو بیت می تواند بر برخی از روایات تاریخی صحه گذارد که رشید، او آخر عمر اتسز، رانده دربار پادشاه بوده و خواسته است بدین وسیله بر مرده اتسز چوب زند.
از این ماجرا که بگذریم، در دیوان رشیدالدین و طواط، مرثیه بسیار اندک ثبت شده است:

۱- مرثیه نصره الدین اتسز (دو قطعه هریک دو بیت) که هیچ شوری در آنها دیده نمی شود
ز مرگ شاهزاده نصره الدین
نه دل را ماند قوت، نه زبان را
جهانی بود در انواع مردی
که داند مرثیت گفتن جهان را؟

(ص ۵۷۱)

قطعه دیگر در (ص: ۶۰۹) آمده است.
۲- دو قطعه در مرثیه رافع بن علاء، در حد «حق نعمت گزاردن» (صص ۵۸۲ و ۶۰۴) هریک دو بیت.

۳- قطعه ای هفت بیتی در مرگ فخرالدین نامی که به نظر می رسد سپاهی شجاعی باشد:

گزین فخر دین آن شجاعی که چرخ
مرو را بمردی قرینه ندید
بجام رضا همچو مردان مرد
شراب قضا بستد و در کشید
ز دار فنا شد به دار بقا
در آن خطه جای اقامت گزید
مهندار دا، هیچ کوه نظر
که آن شخص در زیر خاک آرید
بلی، از جهان فرومایه رفت
ولیکن بفر دوس اعلی رسید
پیر سعادت چو روح الامین
بدین سقف زنگارگون بر پرید
چو از عیبها جان او پاک بود
برون رفت ازین خاکدان پلید

(ص ۵۸۴)

۴- قطعه ای بیست بیتی در مرثیه جمال الدین یوسف؛ که بیشتر شباهت به مدح دارد تا مرثیه. به دو بیت مطلع توجه کنید:

از وفات جمال دین یوسف
مدرس شد رسوم فضل و ادب.
صد هزاران هزار عالم علم
درد و گز خاک رفت، اینت عجب

(ص ۵۷۱)

همکه بیت اخیر یادآور رباعی بلند رودکی در رثای شهید بلخی است:

چهره ها را بخون بیالاید
ساعتی از جزع مبار امید
لحظه ای از عنایا ساید
شمع لهو و سرور مفروزید
در عیش و نشاط مگشاید
گه بتیمار جان برنجاید
گه باندوه تن بفرساید
به چه سبب؟

از میانتان معز دین گم شد
ای بزرگان جزع بیفزاید
مجلس تزهتت براندازید
محفل ماتمش بیاراید
گر نشاید ماتم او را

اندرین حال پس چه را شاید

داده های شاعر برای ایجاد حیرانی و افزودن اندوه همچنان مبهم است:

کودکی با فضایل پیران
مثل او در زمانه نماید
بار غفلت ز دوش برگیرد
زنگ ظلمت ز سینه بزاید
بر دل اهل بیت پیغمبر
اندرین حادثه بیخشاید

شاعر بیت ترجیع را فرصت مغتنمی می داند که در بحبوحه حیرانی و مصیبت خوانی تکرار کند و به مخاطبان تذکری اخلاقی و تنبیهی گزنده دهد و خطری محتوم را بنماید:

«نیست کس راز دست مرگ نجات
اذکر و اذکر هادم اللذات»

نکته مهم و حائز اهمیت این است که رشید، چنین شعر غرا و استواری را نه با حضور در محفل عزاکه دور از محل مرگ متوفا می سراید و برای «بهاء الدین» پدر آن کودک با تجربه پیران می فرستد که دو چندان بر عیار خلوص ایات می افزاید.

مرثیه رشید، اندک اندک سوزناک تر می شود. زبان گیری و مویه های مادرانه رشید و طواط هنگامی جانسوز می گردد که در بند چهارم و پنجم و ششم از زبان پدرش بهاء الدین علی، دم می گیرد و وضعیت را تشریح می کند. سوگسود در بند هفتم با ردیف «کو؟» اوج غمگنانه می یابد و زبان چنان آشفشانی محیط و مخاطب را در لهیب خویش شعله ور می سازد:

آن فروزنده رخ دین کو؟
آن سرافراز آل سین کو؟
آن کزو بود رونق حق کو؟
و آن کزو بود قوت دین کو؟
آن شهابی که بود حمله او
قانع لشکر شیاطین کو؟
آن جوادی که بود مجلس او
مسکن جمله مساکین کو؟

□ مرحوم محقق، استاد سعید

نفیسی، مصحح دیوان رشید

وطواط، در مقدمه آن از ۱۵۳ عنوان

قصیده مدحی یاد می کند که شاعر

فقط خطاب به اتسز - پادشاه

قدر تمند سلسله خوارن مشاهی - و

در ستایش وی سروده است. بدین

ترتیب می توان گفت، و طواط

دانشمندی با طبع روان بود که

خویش را به مادحی عادت داده بود.

«کاروان شهید رفت از پیش
زان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران پیش»

که بسیار رساتر و موثرتر از گفته رشید است.
و دو بیت مقطع چنین است:

مرگ چو شربست و هر که بزاد
خورد خواهد شراب ازین مشرب
چون همه خلق را همین پیش ست
این جزع کردن در پیش چه سبب؟

(ص ۵۷۲)

و سرانجام؛

۵- «در رثای سید معزالدین بن بهاء الدین علی بن جعفر نعمه» ترجیعی در ۱۰ بند سروده که هر بند، مگر بیت ترجیع، ۱۰ بیت دارد. تمام ویژگی های یک سوگسود را به ویژه در بندهایی پرورده است. بلندترین، رساترین، روشن ترین و سوزناک ترین مرثیه شاعر هم به حساب می آید. این ترجیع بند نشان از ارادت قلبی و توجه خالص شاعر به «سید معزالدین» بویژه پدر این «کودک با فضایل پیران» دارد.

مرثیه شروعی مناسب حال و مقام، مبهم و انفجاری دارد:

دیده ها ز سر پالاید

بر سپهر سیادت و دولت

صورت ماه و شکل پروین کو...

فواره های آتشفشان که فرو نشست و گدازه ها از
بلندا فرو ریخت، در بند هشتم روی به تسکین آلام
پدر می آورد و به صبر در مصیبت سفارش می کند:

صبر کن، صبر کن، خداوندا

انما الصبر کاشف الغمه

بند نهم وصف حال شاعر در این مصیبت بزرگ
است:

گر من از مجلس تو مهجورم

وز جناب ضیاء دین دورم

عالم السر ز حال من داند

که در این حادثه چه رنجورم

بعنا و خروش متصلم

وز نشاط و سرور مهجورم...

در زمان کین خبر رسانیدند

زهر شد نوش و نار شد نوشم...

بند ختام ترجیع، مدحی است در حق پدر متوفا.

ایات این بند حاکی است که «بهاء الدین

علی بن جعفر نعمه» حشمت و رفعت در

جایگاه علمی و دینی دارد. چنان که پدرش

جعفر نعمه داشت. اینان از خاندان شیعی

بودند.

سرورا، آسمان مطیع تو باد

چاکر همت رفیع تو باد

چرخ و ایام در همه احوال

این معین تو و آن مطیع تو باد...

مربع و مربع افاضل عصر

عرصه حضرت مربع تو باد

سرانجام شعر به دعا ختم می شود.

خلاف آمد روال ترجیع سرایی، شاعر بند

آخر را با بیت ترجیع به پایان برده است

زیرا با مقتضای پایان بندی شعر، تناسب

ندارد.

«روز محشر، بعرصه گاه فنا

قره العین تو شفیع تو باد.»

- مهتر از مرثی رشید،

بث الشکوی های وی است. مدایح، معدن

شکوه و شکایت های شاعر است.

آمیخته ای است از گلایه هایش از اتسز

خوارزمشاه، از دشمنان، از یاران و اخوان،

از روزگار و چرخ و اجرام آسمانی. هر

بخش نیز به نوعی حسب حالی است مایوس کننده

به سبب تنگناهایی که در زندگی شاعر وجود دارد.

پویزه زمانی که سلطان به ماحد خویش عنایتی ندارد.

در میان همین مدایح و در پی شکوه سروده ها، به

هنر و دانش و فضل خویش فخر می ورزد و گرفتاری

و آفت را هم ذات هنر و هنرمند معرفی می کند.

... خدا یگانا، دانی که بحر طبع مرا

رشید و طواظ مرثیه ای در قالب

ترجیعی ده بندی در مرگ

«سید معز الدین بن بهاء الدین

علی بن جعفر نعمه» سروده است

که تمام ویژگی های یک سوگسرود

را در بر دارد و بلندترین،

رساترین، روشن ترین و

سوزناک ترین مرثیه شاعر به شمار

می رود. این ترجیع بند از ارادت

قلبی و توجه خالص شاعر به

«سید معز الدین» به ویژه پدر این

«کودک با فضایل پیران»

نشان دارد.

خدا یگانا من بنده را ز قهر عدو

همی بسوزد جان و همی بکاهد تن

سیاه گشت مرا خاطر چو بدر منیر

خمیده گشت مرا قامت چو سرو چمن

مرا تنیست شده مبتلا بدست بلا

مرا دلیست شده ممتحن بدست محن

اگر بیزدان بدخواه من مقرر بودی

ز انتقام نرفتی براه اهریمن

کلاه کبر نهادست خصم من بر سر

کلاه دار جهانی، کلاه اوبقکن

نهال فتنه نشاندست از ره کینه

بدست مقدرت خود نهال او بر کن...

مرا مباد فراموش حق نعمت تو

اگر تراست فراموش حق خدمت من

(در مدح اتسز، صص ۳۵۴-۳۵۵)

یا ضمن قصیده دیگری در مدح اتسز-

(صص ۲۵۸) - آورده است:

دور از تو مدتی من مسکین، نه از مراد

بودم بخوان حادثه مهمان روزگار

گاهی کشیده ضربت دندان مستخف

گاهی چشیده شربت زندان روزگار

اخوان من، که بود بریشان امید من

گشتند بر جفای من اخوان روزگار

دل تنگم از جنایت اجرام آسمان

رخ زردم از خیانت اعیان روزگار

با این همه چو من دگری پشت کی نهی

پر مسند کمال در ایوان روزگار؟

در صد هزار سال به تأثیر آفتاب

لعلی چون من نخیزد از کان روزگار...

بث الشکوی های رشید در تعدادی رباعی

و قطعه نیز جلوه یافته است؛

گفتم که بمدحت تو خورشید شوم

نی آنکه چو گل آیم و چو بیم شوم

نومید دلیر باشد و چیره زبان

ز نهار چنان مکن که نومید شوم

(صص ۶۱۷)

گلسته ای آمیخته به تهدید است.

یادآور مثل سنایری است درباره گریه که

چون نومید شود حمله می کند.

یا؛

خدا یگانا رنج فراق مجلس تو

دراز گشت مرین را نهایتی باید

ز بارگاه تو دوری عقوبتیست بزرگ

درین مقابله آخر جنایتی باید

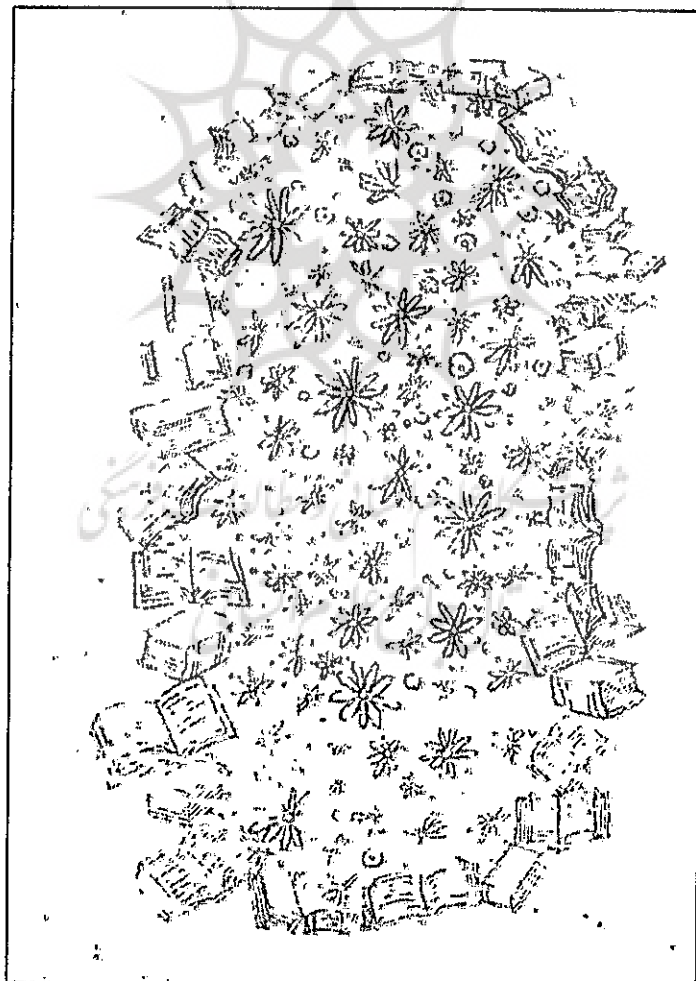
(صص ۵۸۸)

یا؛

عدل تو اگر چهره بما بنمودی

ور چشم عنایت نظر فرمودی

این جور که رفت بر تنم، کی رفتی؟



بوقت نظم کمین بنده ایست در عدل

بدان صفت که ترا داده اند ملک جهان

یقین بدان که مراد داده اند ملک سخن

مراست نظمی چون آسمان و بلک اعلی

مراست نثری چون بوستان و بلک احسن

من آن کسم که زمانه ز جنبش افلاک

بمثل من نشود تا قیامت آبتن...

وین رنج، که هست بر دلم، کی بودی؟
(ص ۶۱۸)
یا ذر حسب حال (صص ۷-۹) «در مدح ملک
اتسز».

اما هجرانیه‌های شاعر نیز در شعرهای مدحی
اتسز آشکار می‌شود. در این آثار اتسز جای محبوبی
را برای محب می‌گیرد و عاشق به دلیل سفر یا به
سبب بی‌اعتنایی معشوق جگرسوز نوایی دارد.
تشبیه قصیده (در مدح اتسز ص ۳۴۱) ۱۲ بیت
دارد:

چه حیل سازم؟ کز من گسست یار سلام
چه چاره ورزم؟ کز من برید دوست پیام
گرفت دامن من هجر، نابرا آورده
هنوز سر ز گریبان وصل دوست تمام
بریده گشت و گسسته دل از برم، تا دوست
بریده کرد پیام و گسسته کرد سلام
چو زر پخته شد از تفت سینه چهره من
ز دست فرقت آن سینه چو نقره خام
ز ناله نیست مرا راحت و نشاط و طرب
ز گریه نیست مرا لذت شراب و طعام...
ز روزگار بنالم که روزگار به قصد
همی ز کام دلم را جدا کند ناکام
بجام و جامه چو جانان موافقت نکند
مرا چه راحت و رامش بود ز جامه و جام؟...
ابوالمظفر، خورشید خسروان، اتسز
که هم ظهیر انامست و هم نصیر امام...
یا هجرانیه دیگر «در مدح اتسز» در قالب قصیده.
در این قصیده شاعر از درد فراق رهایی می‌یابد.

فغان من از نعره پاسپان
که افکنند تعجیل در کاروان
سبک بر گرفتند بار مرا
نهادند بر سینه یار گران
برفت آن مه آسمان و زرنج
ندانم زمین راهمی ز آسمان
برفت او و جان شد ز شخصم برون
روان گشت و خون شد ز چشمم روان
مرا بود زین پیش از دل اثر
مرا بود زین پیش از جان نشان
کنون عشق دلبر بفرسود دل
کنون هجر جانان پالود جان
ز من گشته جان جهانم جدا
ز من گشته چشم و چراغم نهبان
بگیرم در اندوه چشم و چراغ
بنالم ز تیمار جان جهان
چو تیر از کمان تا برفت آن نگار
ز غم قد چون تیر من شد کمان
ز مویه چو مویست شخصم نزار
ز ناله چو نالیست قدم نوان
همه لهو ایام من شد عنا

□ **بث الشکوی (شکوه ناله) های**
رشید نیز در مدایح وی تجلی یافته
و آمیخته‌ای است از گلایه‌هایش از
اتسز خوارزمشاه، از دشمنان، از
یاران و اخوان، از روزگار و چرخ و
اجرام آسمانی. در همین مدایح و در
پی شکوه سروده‌ها، به هنر و دانش
و فضل خویش فخر می‌ورزد و
گرفتاری و آفت راهم ذات هنر و
هنرمند معرفی می‌کند.

همه سود آمال من شد زیان
کنون از ریاحین دیدار او
بود روح را تزهت بوستان...

(ص ۳۸۲)

بهترین نمونه جنگ و گریز از این گونه را می‌توان
در ترجیح بندی یافت که ملاح در ده بند برای ممدوح
- اتسز خوارزمشاه - ساخته است. (ص ۵۰۱)

نکته بسیار جالب توجه در میان
شکوه سروده‌های رشیدالدین وطواط دو نمونه
خاص است. که باز هر دو نکته مرتبط به هم، درباره
یک موضوع و یک شخص، در میان قصیده‌ای «در
مدح اتسز» و دیگری در ادامه قصیده‌ای «در مدح یکی
از وزرا» قرار دارد. هر دو حسب حالی است
گزارش گونه به ممدوح، شاعر وضعیت خود را با
حال و کار «مادر» خود پیوند می‌زند. مادری پیر،
نابینا و در غم کاروبار فرزندان «رشیدالدین».

بشنو از احوال من لختی که خود احوال تو
با نظام جاودانی شد که بادی جاودان
از حجاب هفت گردون کرد قدر تو گذر
در پیست هفت کشور گشت حکم تو روان
بنده صدر توام، پرورده درگاه تو
از تو دارم جاه و جان و از تو دارم نام و نان
... جز هوای صدر تو شوری ندارم در دماغ
جز دعای ملک تو قولی ندارم بر زبان
مادری دارم ضعیفه، داعی ایام تو
دیده نابینا و دل شاک و تن هم ناتوان
نور چشم و زور جسم او ربوده یکسره
محنت دور سپهر و نکبت جور زمان
موی او گشته ز آفات زمان چون نسترن

روی او گشته ز احداث جهان چون زعفران
از تپانچه گشته رخسارش چون آرز و پس برو
قطره‌های اشک همچون دانه‌های ناردان
گر نبودی درد این بی چشم مرحومه مرا
تاخته بر دل سپاه و ساخته در جان مکان
از بساطت فرد کی ماندی دل من یک نفس؟
و زور کابوت دور کی گشتی سر من یک زمان؟
ما ضعیفان آدمیم اکنون و در حکم تو ایام
گردلت خواهد بدار و گردلت خواهد بران
گر بیداری کس نخواهد گفت: چون کردی چنین؟
و بر برانی کس نیارد گفت: چون کردی چنان؟
خانمان دادم پیاد و هست امید من آنک
سازم اندر حوزه خاک جنابت خان و مان
تا بود اندر خزان و در بهار از باد و ابر
باغهار از رفسان و راغهار ادر فشان...

(صص ۳۷۶-۳۷۷)

نمونه دوم در (صص ۳۶۸-۳۷۰) آمده است که
بیت‌هایی چند تقدیم می‌شود

منت خدای را که درین خطه کس ندید
ما را مگر به مجلس عالیت مدح خوان...
نگذاردم هنر که من از روزگار خویش
راضی شوم به جامه و قانع شوم به نان...
مسکین ضعیفه والده گنده پیر من

بر خود همی پیچد ازین غم چو خیزران
دارد سری گران زدل و خاطری سبک
دارد دلی سبک ز غم و ائله گران
جانش رسیده در کف تیمار من به لب
کارش رسیده از غم دیدار من به جان...
شبهای تیره زار بسی گفت خواهد او:
یارب، تو آن غریب مرا باز من رسان
حالی شگفت دیدم امروزم از او
والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
شد ناگهان ز عزم من آگاه وز جزع
خوناب شد دو گوهر تابانش ناگهان...

کلام آخر؛ برای رشیدالدین وطواط، عمری
حدود یکقرن (بیش از ۹۰ سال) نوشته‌اند. حدود
۳۰ سال که باید بهترین ایام زندگی و از دوران شباب
و کمال باشد در خدمت پادشاه قدرتمند
خوارزمشاهی، علاءالدین اتسز گذشته است. شدت
تاثیر این مدت و گستره سایه پادشاه بر شاعر،
خوش آیندها و ناخوش آیندهای حاصل از چنین
ارتباط طولانی، سبب شده است که رشید به وقایع
و رویدادهای محیط به صورت مستقل علاقه نشان
نهدند. شکوه و شکایت‌ها، فغان و ناله‌های وی از
جامعه و افراد، دوستان و دشمنان و حتی از چرخ
گردون و روزگار به شکلی باجاذبه نفوذ اتسز ارتباط
می‌یابد؛ از پادشاه آغاز می‌شود و به وی ختم
می‌گردد.